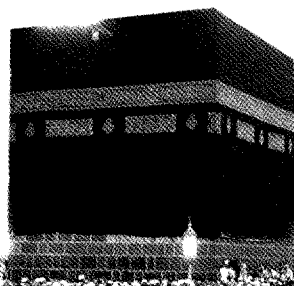


دعاهای طواف

(۲)



علی گودرزی

مدخل

حج، به معنای قصد و آهنگ است. حاجی که آهنگ خانه خدا را نموده، قصد حق را کرده است و این قصد و نیت تقرب به درگاه باری تعالی را در طواف کعبه تجربه می‌کند و در واقع، در طواف کعبه است که «حج» جلوه می‌کند. حج، عبادتی است که در گذر، جابه‌جا شدن و حرکت شکل می‌گیرد؛ از منزل به میقات، از میقات به حرم، از حرم به مسجد الحرام و در طواف پیرامون کعبه نیز، از رکنی به رکن دیگر و...

برای این حرکت پایانی سیر و سلوک معنوی (= طواف)، در روایات مأثوره، دعاهای ویژه‌ای آمده و برای هر نقطه با اهمیتی از آن، نیایش و راز و نیاز مخصوصی است که می‌تواند حاجی خسته و از راه دور آمده را، که کوله‌باری از راز و نیاز به همراه دارد، در بازگو کردن راز دل و طرح نیازهایش یاری دهد. برای تبیین محتوای این دعاها، لازم است موارد رابطه دعا با محل خواندن و یا تناسب آن با حالات شخص طواف کننده، مورد بررسی قرار گیرد و دانسته شود که چه مسائلی برای بشر در اولویت است تا مورد درخواست قرار گیرد و چه رفتارهای گناه آلودی دارد که به آن‌ها اعتراف کند و طلب بخشش و



غفران نماید.

به هر حال، این دعاها هر چند در فرازهایی تنزیه و تقدیس حَقَّانَد، در مواردی هم، سیر در احوال گذشته و تاریخ ما است و گاهی نگاه به کمبودها و نواقص و اولویت‌های زندگی ما دارد و گاهی نگرشی است به آینده، در افق عالم ماورای حس؛ «... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

دعای رکن حجر الأسود

طواف واجب و مستحب، باید از مقابل حجر الأسود آغاز شود، بعد از نیت تکبیر (الله اکبر) بگویند، چنانکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی روبه‌روی «حَجَر» رسیدی، الله اکبر بگو و بر محمد و آلش درود فرست. راوی می‌گوید: خود شنیدم آنگاه که امام به حجر رسید فرمود: «اللهُ أَكْبَرُ وَ السَّلَامُ عَلَي رَسُولِ اللهِ».^۱

در حدیث دیگری، راز تکبیر گفتن در مقابل حجرالأسود چنین بیان شده است: آنگاه که آدم به حَجَر رسید و به این گوشه‌خانه نگاه کرد، خدا را تکبیر (الله اکبر)، تمحید (الحمد لله) و تهلیل (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ) گفت و بدین جهت سنت شد که تکبیر بگویند.^۲ این سنتی است که از زمان آدم تا دین خاتم استمرار یافته است. گذشته از این، مگر نه این است که فرموده‌اند طواف برگردد خانه نماز است.^۳ و فرموده‌اند: «فَإِنَّ مِفْتَاحَ الصَّلَاةِ التَّكْبِيرُ»؛^۴ «به راستی سر آغاز و کلید نماز تکبیر است». پس طواف هم، چون مانند نماز است، شایسته است با تکبیر آغاز شود.

نکته دیگر در گفتن تکبیر، شاید این باشد که گرچه در همه عبادات - زبانی و عملی - ذکر خدا اصل و اساس محسوب می‌شود و تکبیر و تهلیل و تمجید حق، مورد تأکید قرار گرفته، لیکن در آغاز عبادات مهم؛ از جمله طواف، با گفتن تکبیر، اعتراف می‌کند: خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود؛ «اللهُ أَكْبَرُ: اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^۵ و هر چه از اوصاف در مورد او بر شمرده است، خداوند برتر و بزرگتر از آن‌ها است؛ چون بشر هر چند تقدیس و تنزیه بگوید باز هم نمی‌تواند رنگ محدود بشری را از تصویر آن اوصاف پاک کند؛ اگر چه نهایت دقت در تجرید آن صفات را از معنی بشری داشته باشد، و باید بگوید که در وصف نگنجد.

امام صادق علیه السلام فرمود: چون نزد حجر الأسود رسیدی، دست به آسمان بگیر و حمد و ثنای خدا کن و بر پیامبر درود فرست و از او بخواه که از تو بپذیرد. سپس دست به «حجر الأسود» کشیده، آن را ببوس و اگر توان بوسیدن آن (در اثر ازدحام جمعیت) نبود، فقط دست بر آن بکش و اگر آن نیز میسر نشد، با دست به آن اشاره کن و بگو:

«اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا ، وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتَهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ ، اللَّهُمَّ تَصَدِّيقًا بِكِتَابِكَ ، وَ عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ، آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ كَفَرْتُ بِالْحَبِيتِ وَ الطَّاعُوتِ ، وَ بِاللَّاتِ وَ الْعُزَّى ، وَ عِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَ عِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۶.

«پروردگارا! ادای امانت کردم و به میثاقم وفا کردم تا این که به وفای به عهد برایم گواهی دهی. پروردگارا! کتاب تو (قرآن) و سنت پیامبرت را تصدیق می‌کنم و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا و بی همتا معبودی نیست و به راستی محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست به الله ایمان آوردم و به هر معبودی جز حق و به طاغوت و لات و عزی و به پرستش شیطان و پرستش هر آنچه همتای خدا خوانده می‌شود کفر می‌ورزم.»

همانطور که در روایات آمده، حجر الأسود، دست خدا در زمین است. هر کس دست بر آن بکشد، دست خدا را لمس و مسح نموده است.^۷ لیکن باید به این نکته توجه کرد که اگر چه هر دو دست خدای سبحان راست است (كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ...)، لیکن او دستی به مانند انسان‌ها ندارد تا راست و چپ برای آن فرض شود و او مجرد محض است و از جسم و جسمانیات منزّه می‌باشد و بیان مزبور از باب تشبیه معقول به محسوس است و خدای سبحان برای آن که در نشئه طبیعت و حس، محلی برای میثاق ارائه کند، فرمان داد تا در یکی از ارکان کعبه سنگی مخصوص به عنوان «يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» قرار دهند، پس زائر هنگام استلام حجر با دست راست خدا بیعت کند؛ «يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ»^۸.

در مورد این بیعت، دو نکته مهم وجود دارد:

- یکی این که با خدای خود عهد می‌کند که دیگر نه گناه کند، نه ترک واجب کند و نه

فعل حرام به جا آورد و در این رابطه پیامبر فرمود:

«هر کسی دست خویش به حجر الأسود بکشد، با خدا بیعت کرده که او را معصیت نکند»^۹

- دیگر این که با دست کشیدن به حجر الأسود، پیمان گذشته خویش را یادآوری می‌کند



و بدین وسیله ادای پیمان می‌کند و اعلام می‌نماید که ادای امانت کرده و به آنچه با خدای خویش عهد بسته، وفا نموده است و این که در فراز نخست دعا به دو نکته اشاره شده است:

الف: «ادای امانت» ب: «وفای به میثاق».

سزایند بررسی است که خداوند چگونه امانتی نزد ما به ودیعت نهاده و چه میثاقی با انسان بسته است که با آغاز طواف خانه او، بایسته است به ادای امانت و وفای به پیمان اقرار کنیم؟ و تأکید و اهتمام به بازگو کردن ادای امانت و وفای به عهد تا آنجا است که در اثر زیادی احادیث در این مورد، در عنوان باب استحباب استلام حجرالأسود، تجدید اقرار بر عهد و میثاق را نیز آورده‌اند.^{۱۰}

همچنین بر اساس همان تأکید در روایات، فقها نیز در باب مستحبات طواف به استحباب این فراز از دعا، که اقرار به ادای امانت و وفای به میثاق است فتوا داده‌اند.^{۱۱} لذا ضرورت بحث از این دو نکته مهم آشکار می‌شود:

۱. ادای امانت:

امانت یعنی ودیعه گذاشتن چیزی نزد دیگری، که از آن نگهداری کند و سپس به صاحب امانت بازگرداند و اما خداوند چه امانتی نزد بشر دارد که باید آن را به او برگرداند؟ در مورد امانت الهی در قرآن چنین آمده است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾.^{۱۲}

«ما این امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، انسان آن امانت را بر دوش گرفت که او ستم‌کار و نادان است.»

در تفسیر این آیه باید گفت: مقصود از امانت، امری است که خداوند انسان را به آن امین کرده که آن را درست و سالم نگهدارد و بر آن پایداری نماید و به خدا بازگرداند؛ همچنانکه نزد او به ودیعه و امانت گذاشته است، و امانت در این آیه، امری مرتبط با دین حق است که با نداشتن و یا داشتن آن، نفاق و شرک و یا ایمان به وجود می‌آید. روشن است داشتن این امانت، چنان مهم است که کمال حاصل از آن، نیز بسیار با اهمیت نموده است؛ به طوری که در

اثر پرداختن به اعتقادات درست و عمل شایسته و سلوک در مسیر کمال، از حضيض ماده تا بلندی و اوج اخلاص می‌رسد و در نتیجه خداوند او را برگزیده و خالصه خود می‌گرداند و چنان ویژه حق می‌شود که هیچ‌کس دیگر را شریک و همباز خود نگرداند. در این صورت، خداوند عهده‌دار تدبیر امور او می‌شود و این امانت، که چنین پیامدی دارد، «ولایت الهی» است.

امانت در این آیه، ولایت الهی است و کمال صفت عبودیت است که با علم به الله و عمل صالح، که عبارت از «عدل» است، حاصل می‌شود.^{۱۳} و در تأویل آیه آمده است: «عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...» در مقام تعمیم، عبارت از تکلیف هر بنده‌ای به حسب توانایی به عبودیت خدا است که برترین آن تکلیف، «خلافت الهی» است برای شایستگان خلافت است و بر هر نا اهلی واجب است که آن را به اهلش واگذار کند و ادعای آن را نداشته باشد.^{۱۴} هم چنان‌که در تأویل آیه ﴿...إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾؛ «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان برگردانید. گفته‌اند مقصود از امانت؛ اعم از امانت‌های مالی است و شامل معنویات، چون علوم و معارف حق نیز می‌شود که صاحبان علوم و معارف، آن را به صالحان از مردم برسانند^{۱۵} و برترین امانات عبارت از خلافت و ولایت است و آنکه شایسته آن نیست، لازم است به اهلش واگذار نماید^{۱۶} و باید هر امامی آن را به امام بعد از خود بسپارد.^{۱۷}

به هر حال، در تأویل امانت به ولایت، روایات بسیاری داریم^{۱۸} و در نتیجه این‌که امانت در روایات بر «خلافت» و «ولایت» تأویل و تطبیق شده است، زائر خانه خدا عرضه می‌دارد پروردگارا! امانت تو را ادا کردم و ولایت را، که امانت تو است، به شایستگان حقیقی و صاحبان واقعی آن واگذار کردم و به این وسیله هم اعلام می‌کنم که آن را به ناحق ادعا نکردم و هم اقرار می‌کنم که آن را به امامان معصوم واگذار کردم و امامت آنان را پذیرفتم و بر این پایه در حدیثی از امام باقر (ع) آمده است:

«إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَ يَعْزِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ».^{۱۹}

«براستی مردم فرمان یافته‌اند که گرد این سنگها آیند و طواف نمایند و سپس نزد ما آیند و



دوستی و ولایت و همبستگی خویش را به ما گزارش نمایند و یاری خود را بر ما عرضه بدارند.»

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که:

«أَنْتَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا ... وَ وَاللَّهِ مَا يُودِي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُ شِيعَتِنَا...»^{۲۰}

«این که می‌گویی امانتم را ادا کردم و... به خدا سوگند کسی جز شیعیان ما آن را ادا نکرده است.»

نتیجه آن‌که، زائر شیعه در طواف اقرار می‌کند که «امانتِ خلافت» را به اهلبش بازگرداندم و به ولایت آن شایستگان اعتراف می‌کنم و برای تحقق ولایت آنان هم یاری و نصرت خویش را اعلام می‌دارم.

و اگر امانت به معنای تکلیف به «اوامر و نواهی» باشد، باز هم مناسبت دارد در جایی که به «یدالله» تشبیه شده است، اقرار به انجام تکلیف نمود که از جمله اوامر مهم، تکلیف به حج است که

«براستی مردم فرمان یافته‌اند که گرد این سنگها آیند و طواف نمایند و سپس نزد ما آیند و دوستی و ولایت و همبستگی خویش را به ما گزارش نمایند و یاری خود را بر ما عرضه بدارند.»

اکنون به انجام آن اشتغال دارم و آن امانت را ادا می‌نمایم.

۲- وفای به میثاق

میثاق، عهد و پیمان محکم و استوار است به آنچه موجب حصول ایمنی گردد، گفته می‌شود. ایمنی همراه با استواری و «تعاهد»؛ یعنی تیمار داشتن و نگهداشتن کارها و امور،^{۲۱} و جمله: «وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ» در دعا، یعنی عهد و پیمان محکم و استوارم را نگه داشتم و به آن پای بندم و از آن نبریدم، بلکه آن را حفظ و نگهداری کردم و لازم است ملاحظه شود که انسان چه عهد و پیمان استواری با خدا بسته است که در کنار خانه خدا و محلّ عهد و پیمان‌ها اعلام می‌دارد که هنوز هم بر آن پایبند و وفا دارم.

در قرآن آیه‌ای به عنوان «میثاق»، معروف است:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ

بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» ۲۲

«پروردگار تو از پشت بنی آدم، فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.»

گفته‌اند که این آیه یاد آور میثاقی است که خداوند از فرزندان آدم گرفته، به «ربوبیت» خویش و این آیه از دقیق‌ترین آیات قرآنی از جهت معنا و شگفت‌ترین آیات از جهت نظم است. ۲۳ ولذا مباحث پیرامون این آیه بسیار است ولی آنچه از آن در رابطه با بحث ما می‌تواند مطرح باشد این است که معنای جمله «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...» این است: گرفتن چیزی از چیزی موجب انفصال و جدایی «شیء» مأخوذ و گرفته شده از «شیء» مأخوذ منه» واصل می‌شود. بگونه‌ای که «شیء» گرفته شده مستقل می‌شود و معنی این جمله چنین می‌شود: که برخی بنی آدم را از برخی می‌گیریم و از آن جدا می‌کنیم و نوع جدا کردن از «ظهور» آنان است که برخی ماده را از آن می‌گیریم؛ به گونه‌ای که نه از ماده اصل و مایه آن چیزی از صورتش کاسته می‌شود و نه از تمامیت و کمال مادی آن چیزی می‌کاهد و سپس جزء جدا شده کامل می‌شود و به صورت تمام و مستقل از اصل خود باقی می‌ماند.

بنابراین، فرزند از پشت پدر و مادر گرفته می‌شود پس از آن که جزء آنان بود و پس از آن تمام و کامل می‌شود و مستقل از والدین می‌گردد و بر همین سبک و سیاق انسان‌های بعدی گرفته می‌شود.

«...وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ...» سپس آنان را بر خویشان گواه گرفت؛ یعنی حقیقت نفسشان را به آنان نشان داد تا این که عهده‌دار شوند آنچه را که باید به عهده بگیرند، که هرگاه باز خواست شدند، بتوانند پاسخ دهند و آنچه مردم بر آن گواه گرفته شدند و تعهد به پاسخ‌گویی پیدا کردند، عبارت از «شهادت به ربوبیت حق» است و انسان هر چند پیر و فرسوده شود و ابزار و اسباب غرور و فریب او را مغرور کند و به هوای نفس بکشاند به آن جا نمی‌رسد که انکار کند صاحب اختیار و مالک خویش نیست و در اداره خود استقلال ندارد. چون اگر مالک خویش بود، خود را از آنچه ناخوشایند است، از مرگ و دیگر رنج‌های حیات و سختی‌ها، باز می‌داشت و اگر در اداره خویش استقلال می‌داشت، نیازی نمی‌دید که در مقابل اسباب طبیعی و امور سودمند، خضوع و فروتنی کند، با این که آن اسباب و امور نیز



چون انسان، نیازمند به ماورای خود است و تحت رهبری حاکم پنهانی است که به سود یا زیان او حکم می‌راند! پس چگونه انسان می‌تواند کمبودها را بپوشاند و نیازها را رفع نماید. پس نیاز به پروردگار صاحب اختیاری که او را اداره کند، حقیقت انسان است و این نیاز بر جان و نفسش نوشته شده و مَهر ناتوانی بر پیشانی او خورده است و این نکته بر هر انسانی که اندک شعور و آگاهی داشته باشد، آشکار و روشن است.

پس هر انسانی در هر رتبه و درجه‌ای از انسانیت باشد، در جان و درون خود می‌یابد که پروردگاری دارد که او را مالک است و امور او را اداره می‌کند و چگونه ممکن است شهادت به پروردگارش ندهد یا این که شاهد نیاز ذاتی خود است؟! چگونه تصوّر می‌شود که شعور آگاهی به اصل نیاز باشد، بدون شعور و آگاهی از آنچه به او نیاز هست؟! و جمله «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بیان امری است که بر آن گواهی گرفته شده؛ یعنی ربوبیت حق، و «قَالُوا بَلَىٰ» اعترافی به این است که گواهی آنچه باید شهادت بدهند رخ داده است، در نهایت، معنای آیه این است که: ما بنی آدم را در زمین آفریدیم و با زاد و ولد برخی را از برخی جدا کردیم و تمیز دادیم و آنان را بر نیازشان به ما و «مربوبیتشان»، آگاهانندیم و به این معنا اعتراف کردند و گفتند «بلی» - گواهی می‌دهیم تو پروردگار ما هستی^{۲۴}.

آنچه از آن شهود و گواهی باطنی بر ميثاق بر «ربوبیت» حق در عرصه لفظ بر «عبد» می‌تواند آشکار شود، در کلمه مبارکه شهادتین است و ابراز و اظهار آن در جایی که آغاز طواف و مقابل «حجر الأسود» «يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»^{۲۵} بسیار مناسب و شایسته است، مگر نه این است که طبق حدیث مأثور «حجر الأسود» پیمان‌ها را گرفته است و می‌تواند گواهی دهد؟ چنانکه «حلبی» می‌گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم دست کشیدن به «حجر الأسود» چگونه آغاز شده است؟ فرمود: آنگاه که خداوند از بنی آدم ميثاق گرفت. «حجر» را از بهشت فراخواند، سپس به او فرمان داد، پس آن پیمان را گرفت و آن برای کسی که به پیمان وفا کند گواهی به وفاداری دهد.^{۲۶} بنابراین، لازم است که پیمان خویش را با خدای خویش یادآوری نماید که: همچنان بر سر «ميثاق» خود هستم و نفس و جانم گواهی می‌دهند که تو پروردگار من هستی و بر این پیمان پایدار و استوارم و چقدر زیبا است که چون قول با فعل مقرون باشد، ایمان تحقق یابد، در اینجا زائر اقرار به ایمان به «رب» در کریمه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» را با «بلی»، قولی همراه و با صدق در عمل طواف به هم می‌آمیزد. تا تصدیق قولی و فعلی مقرون به یکدیگر شوند.

در نتیجه، گویا حاجی در آغاز طواف با دست بر آوردن و تکبیر گفتن و یادآوری «میثاق»، اقرار به ربوبیت می‌نماید، و این‌که بر اساس دعوت کتاب خدا «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...» و سنت رسول خدا آمده است، تصدیق به کتاب خدا و سنت رسول نموده؛ و می‌گوید: «اللَّهُمَّ تَصَدِّيقًا بِكِتَابِكَ ، وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ...»، و پس از یادآوری میثاق شهودی و اقرار عملی، زبان به گفتار بر شهادتین می‌گشاید؛ «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ...» و با این سخن، جمع بین ظاهر و باطن می‌کند و سپس ایمان به خدا را ابراز و کفر به هر معبودی جز حق و به طاغوت و... را اعلام می‌دارد. که: أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَ كَفَرْتُ بِالْجَبْتِ وَ الطَّاغُوتِ... وَ عِبَادَةَ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ.

دعای حطیم، بهترین جای مسجد الحرام

حطیم بخشی از مسجد الحرام و بهترین جای آن است. محدوده آن از رکن حجر الأسود و در کعبه تا مقام ابراهیم است. آنجا را حطیم گفته‌اند، چون محل ازدحام جمعیت است و طواف کنندگان یا به «حجر الأسود» روی می‌آورند که استلام کنند و یا در مقابل در کعبه می‌ایستند تا دعا کنند که این، موجب فشرده شدن جمعیت می‌شود.^{۲۷}

در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است: آنجا افضل و برترین مکان روی زمین است.^{۲۸}

در حدیثی دیگر آمده است: توبه آدم در آنجا پذیرفته شد.^{۲۹} همچنین گفته‌اند: حطیم مقابل و روبه‌روی در خانه خدا است.

اکنون لازم است دانسته شود، در مکانی با این اهمیت، چه دعا و ذکر باید کرد؟ چون آغاز طواف از رکن حجر الأسود است که فاصله‌ای بیش از یک متر با در کعبه ندارد، قهراً همان دعای طولانی رکن حجر الأسود نیز در این محدوده قرائت می‌شود. لیکن با توجه به وجود ازدحام جمعیت در این مکان، می‌طلبند که ذکر مختصری خوانده شود و امام صادق (ع) فرموده است: در طواف، هر گاه به در کعبه رسیدی، بر پیامبر و آل او درود فرست و در چنان مکانی، اگر کسی راهیج ذکر یاد نیامد جز صلوات بر پیامبر و آل او کفایت می‌کند.^{۳۰} البته در بهترین جا و مکان روی زمین، باید بهترین ذکر هستی گفته شود و چه ذکر بهتر از صلوات بر پیامبر و اهل بیتش؛ ذکر که گوینده و ذاکرش هماهنگ و همنوا با خدا و فرشتگان زمین و آسمان خواهد بود، مگر نه این است که این معنا فرمان حق است که فرمود:



«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».^{۳۱}

«خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات فرستند ای کسانی که ایمان آوردید بر او صلوات فرستید و سلام کنید سلامی نیکو.»

در حدیث ماثور است راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که وارد در طواف شدم و هیچ ذکر و دعایی جز صلوات بر محمد و آل او نگفتم و در سعی نیز چنین بود، فرمود: به هیچ کس از آنان که در طواف دعا کرده‌اند، چیزی داده نشده برتر از آنچه به تو داده شده است.^{۳۲}

دعای حجر اسماعیل

امام صادق علیه السلام فرمود:

«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام إِذَا بَلَغَ الْحَجَرَ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَ الْمِيزَابَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ ثُمَّ يَقُولُ: اللَّهُمَّ ادْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَهُوَ يَنْظُرُ إِلَى الْمِيزَابِ وَأَجْرُنِي بِرَحْمَتِكَ مِنَ النَّارِ وَعَافِنِي مِنَ السُّتْمِ وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ».^{۳۳}

«علی بن الحسین علیهما السلام چون به حجر می‌رسید، پیش از رسیدن به روبه‌روی ناودان، سر به آسمان بر می‌داشت و می‌گفت: خدایا! به رحمت خویش ما را داخل بهشت گردان و در حالی که به ناودان می‌نگریست می‌فرمود: و به رحمت خویش مرا از آتش بازدار و از درد و رنج عافیت بخش و روزی حلال بر من زیاد کن و شر پری و بشر، عرب و عجم را از من باز دار.»

وقتی حاجی خویشتن را در جوار کعبه، برترین و مقدس‌ترین مکان می‌یابد، خود را در جوار رحمت حق احساس می‌کند؛ زیرا در کنار خانه محبوب و معبود بودن، احساس تقرب و نزدیکی به حق را موجب می‌گردد. در این هنگام که نیازمند است و در قرب بی‌نیاز مطلق قرار گرفته، لازم است آنچه را نداشته و ندارد درخواست کند و از همه آنچه ترس دارد، ایمنی بخواهد و از اموری که آرزو دارد درخواست نماید و اینجا است که آموزگاران الهی به ما آموخته‌اند که چه چیزی نداریم و از چه چیز ترس داریم و به چه چیزی باید امید داشته باشیم

و چشم بدوزیم و وصول به کمبودها و ایمنی از ترس‌ها و دست‌یابی به امیدها و آرزوها جز به رحمت الهی میسر نخواهد بود. لذا از نکات مهم آموزه‌های دین این است که، گذشته از آموزش ادب دعا و مناجات، معارف بلند اعتقادی را نیز گوشزد می‌کند و نیازهای واقعی و کمبودهای درجه اول و اولویت‌های زندگی دنیایی و آخرتی ما را بیان می‌کند و در دعایی که گذشت، چندین خواسته و نیاز مطرح گردیده است:

الف - سعادت ابدی: «اللَّهُمَّ ادْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ...»؛ تمام عبادات اسلامی در صدد رساندن انسان به سعادت ابدی است و سعادت بشر رسیدن به قرب حق و بهشت برین است. هرکس به آن راه یافت، به کمال واقعی خود رسیده و لذت قرب حق را چشیده است. البته با توجه به موانع و عایق‌های درونی و بیرونی، تهیه اسباب رسیدن به چنان قربی، به آسانی میسر نیست. این‌که حاجی توفیق حضور قرب حق را در این نشأه یافته، به تقریبی برتر و بالاتر چشم دوخته و از رحمت او استمداد می‌جوید که چنان توفیقی حاصل گردد و به رحمت حق در بهشت، به قرب الهی بار یابد.

ب - ایمنی از دوزخ: «وَ أَجْرَنِي بِرَحْمَتِكَ مِنَ النَّارِ»؛ با توجه به هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی و جاذبه‌های دنیوی و خواسته‌های شهوانی و قصور و تقصیر در عبادات و ارتکاب محرمات، مؤاخذه و مجازات بسیار سختی در پیش‌رو است و با توجه به جرائم دنیوی، جریمه اخروی قطعی است، مگر آن‌که رحمت حق یاری نماید که از جرائم اخروی، که دوزخ است نجات پیدا کند.

ج - سلامتی تن و روزی حلال: «وَ عَافِنِي مِنَ السُّقْمِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ...»؛ رسیدن به قرب الهی، نیازمند دو وسیله و ابزار مهم است؛ یکی عبادت و دیگری خدمت به خلق، این دو نیز میسر نگردد جز در سایه صحت بدن و روزی حلال. اگر نماز و روزه و حج و... موجب تقرب‌اند، در انجام آنها صحت بدن شرط لازم است و اگر اطعام و انفاق به فقیر و مستمند و خدمات رسانی به درماندگان، تقرب آفرین‌اند، داشتن مال فراوان شرط تحقق آن است و حاجی برای رسیدن به این دو، که توشه راه سلوک‌اند، از خداوند مدد می‌طلبد.

د - ایمنی در دنیا: «وَ ادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ»؛ دست‌یابی به آبادانی دنیوی و کسب امور اخروی در سایه امنیت میسور می‌گردد و آسایش در امنیت است و در نا امنی



همه چیز آشفته می‌شود، لذا در جامعه شر خیز و آشفته، نه حفظ ایمان ممکن است و نه به کمال معنوی رسیدن میسر می‌گردد. از این رو است که حاجی برای ایجاد محیط مناسب و دفع شر فاسقان؛ از جن و انس و عرب و عجم، دعا می‌کند.

دعای رکن غربی تارکن یمانی

روای گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم هنگامی که از حجر اسماعیل می‌گذشت و به دیوار پشت کعبه می‌رسید، می‌فرمود:

«يَا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ ، وَالْجُودِ وَالْكَرَمِ ، إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ لِي ، وَ تَقَبَّلُهُ مِنِّي ، إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».^{۳۴}

«ای صاحب بخشش و کرامت و جود و کرم، عمل (نیکوی) من اندک است، آن را دو چندان کن و از من بپذیر، به راستی که تو شنوا و دانایی.»

بنده واقعی کسی است که عمل خیر خویش را در مقابل حق اندک ببیند؛ زیرا کاری هر چند بزرگ باشد، در محضر عظمت و کبریایی باری تعالی - جَلَّتْ عَظَمَتُهُ - اندک و کوچک است. البته این نه تحقیر عمل نیک و عبادت است، بلکه آن را به رخ پروردگار کشیدن و بزرگ پنداشتن و به خدا منت نهادن است، در حالی که گفته‌اند:

«الْعَبْدُ وَ مَا فِي يَدِهِ لِمَوْلَاهُ»؛ «بنده و آنچه در اختیار دارد، از آن مولای اوست.»

پس هر آنچه که از جانب بنده صادر می‌شود، به حق بر می‌گردد. وقتی هستی شخص از خداست، فعل و قوه و عبادت و نیایشش نیز از آن اوست.

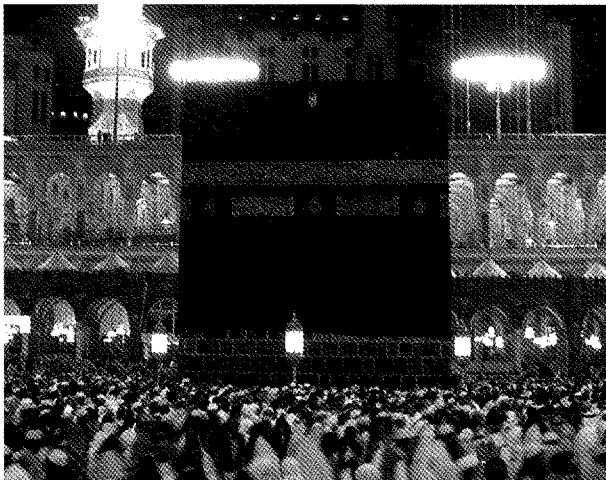
صدور افعال عبادی از انسان، صورتی ظاهری دارد و صورتی باطنی و گاهی کاستی و نقص در شکل و صورت ظاهری عبادت است نه باطنی، مثل این که صدقه‌ای را که داده اندک است یا به فقیر یک وعده غذا داده و یا چند رکعتی نماز خوانده است.

و گاهی هم کاستی از جهت محتوا و معنا است؛ مثلاً در انجام عبادت، حضور قلب کامل نداشته است. پس گاهی ضعف کمی دارد و گاهی کیفی و عمل ممکن است به یکی از این دو جهت مورد پذیرش قرار نگیرد. از این جهت زائر خانه خدا احتمال می‌دهد که از روی غفلت برخی اجزا و شرایط عبادتی را به جا نیاورده یا وظیفه خود را درست انجام نداده و یا با حضور

قلب کامل عبادت نکرده است. لذا از خداوند می‌خواهد که با لطف و کرم از این کاستی‌ها بگذرد و آن‌ها را بپذیرد.

دعای رکن یمانی:

آن گوشه از خانه خدا که رو به سرزمین خوشبختی - یمن - دارد رکن یمانی نامیده می‌شود و نقل است که جبرئیل نزد آن ایستاد تا هرکس بر آن دست کشید برایش آمرزش بخواهد.^{۳۵} رسول خدا ﷺ آن را می‌بوسید و گونه بر آن می‌نهاد^{۳۶} و بر آن دست می‌کشید و صورت بر آن می‌نهاد.^{۳۷} امام صادق علیه السلام: چون به آن می‌رسید خود را به آن می‌چسبانید (در آغوشش می‌گرفت)، از او پرسیدند چگونه است سنگ سیاه را می‌بوسی و خود را به رکن می‌چسبانی؟ فرمود: پیامبر خدا ﷺ یاد آوری کردند که هیچ‌گاه به رکن یمانی نیامدم جز آن‌که جبرئیل از من پیشی گرفته و به آن آویخته بود.^{۳۸} اگر رکن یمانی در موازات یمین عرش الهی قرار دارد و دستور است آن بخش از کعبه را که در موازات عرش قرار دارد استلام کنیم^{۳۹} و اگر رکن یمانی دری است که امامان از آن وارد بهشت می‌شوند،^{۴۰} در چنین مکانی که این همه قداست دارد و فرشته مقرب، و ختم نبوت و حقیقت ولایت به آن می‌آویزند و آن را در آغوش می‌گیرند، چه باید گفت؟! و چه دعایی باید خواند؟ و اهل زمین را در چنین جای مقدسی چه بایسته است که بگویند تا فرشته‌ای «هجیر» نام (آمین گو)، که بر آن موکل است،^{۴۱} تأیید کند و آمین بگوید!؟





امام صادق فرمود: از هنگامی که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید، فرشته‌ای را بر رکن یمانی گمارد که آن، کاری ندارد جز آمین گفتن بر دعاهای شما. پس لازم است هر بنده‌ای بیندیشد که چه دعایی می‌کند،^{۴۲} همه سخن در این نکته است که در این مکان زائر چه بر زبان آورد که فرشتگان نیز آن را تأیید کنند و تعالیم دینی ما را در این باره یاری دهند.

همراه امام رضا علیه السلام طواف می‌کردم، چون به رکن یمانی رسیدیم، دست به آسمان بلند کرد و فرمود:

«يَا اللَّهُ يَا وَلِيَّ الْعَافِيَةِ، وَ خَالِقَ الْعَافِيَةِ، وَ رَازِقَ الْعَافِيَةِ، وَ الْمُتَمَنَّعِ بِالْعَافِيَةِ، وَ الْمُنَّانَ بِالْعَافِيَةِ، وَ الْمُتَفَضِّلَ بِالْعَافِيَةِ، عَلَيَّ وَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْزُقْنَا الْعَافِيَةَ، وَ دَوَامَ الْعَافِيَةِ، وَ تَمَامَ الْعَافِيَةِ، وَ شُكْرَ الْعَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».^{۴۳}

«ای خدای صاحب عافیت و آفریدگار عافیت و روزی دهنده عافیت و ای نعمت بخش و منت‌گذار و نیکی کننده به عافیت بر من و همه آفریده‌هایت. ای بخشنده و بخشایشگر دنیا و آخرت بر محمد و خاندان او درود فرست و ما را عافیت و دوام و کمال عافیت و شکر بر عافیت در دنیا و آخرت روزی فرما. ای مهربان‌ترین مهربانان.»

برای روشن شدن معنای دعا، ابتدا توضیح دو نکته لازم است.

۱. «عَافَاهُ اللَّهُ مِنَ الْمَكْرُوهِ مَعَافَاةً وَ عَافِيَةً»؛ «خدا او را از بیماری‌ها و بلاها دور داشت و دردهای او را از میان برد و همه بدی را از او دفع کرد».^{۴۴}

عافیه، آن است که خداوند مکروه را از بنده دور کند،^{۴۵} از بیماری‌ها سلامت بخشد و از مکروهات بدن، باطن، دین، دنیا و آخرت دور سازد.

۲. با این‌که «عافیت» اساس و پایه همه توفیقات است و انسان بدون آن، در امور دنیوی و در امور اخروی توفیق نمی‌یابد، لیکن با توجه به این حد از اهمیتی که دارد و از ظرافتی شگفت برخوردار است، پیوسته مورد غفلت قرار می‌گیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ إِذَا وُجِدَتْ تُسَيِّتُ وَ إِذَا فُقِدَتْ ذُكِرَتْ»^{۴۶}

«عافیت نعمت پنهانی است، چون یافت شود فراموش گردد و چون از میان برود یادآوری شود.»

عافیت بیشتر زمانی مورد غفلت است که دوام و استمرار داشته باشد و افراد، مدتی طولانی از آن برخوردار شوند؛ همچنانکه علی علیه السلام فرمود: «العوافیة» العافیة «إِذَا دَامَتْ جَهْلَتْ وَ إِذَا فَقَدَتْ عَرَفَتْ»؛^{۴۷} «عافیت هرگاه دائم و پایدار باشد معلوم نگردد. هرگاه زائل شود شناخته شود.» یعنی عافیت از درد و ترس و مانند آن، اگر دائمی باشد، آدمی قدر آن را نمی‌داند و وقتی زایل شد متوجه قدر آن می‌شود و چون در صورت وجود عافیت، می‌توان از لذت‌های دنیوی بهره‌مند شد لذا فرموده‌اند: «بالعافیة توجد لذّة الحیاة»؛^{۴۸} «به عافیت، لذت زندگی را می‌توان یافت.» آری، لذت زندگی با عافیت است و این نعمت چنان گسترده و ساری و جاری و پنهان در زوایای زندگی است که هیچ لذتی در پهنه زندگی بدون آن قابل دریافت نیست و بهره‌ها و خوشی‌ها و لذت‌های زندگی به مقدار بهره‌مندی از عافیت است و بدین جهت است که از آن، به «گواراترین عطایای» الهی یاد شده و در مقایسه با دیگر نصیب‌ها و قسمت‌های نعمت‌های الهی، افضل و برتر شمرده شده است.

امام علی علیه السلام فرمود: «دوام العافیة أهنأ عطیة و أفضل قسم»؛^{۴۹} «دایمی بودن عافیت، گواراترین بخشش‌ها و نعمت‌ها و افزونترین و برترین قسمت‌ها است.»

و چون عافیت برترین نعمت‌ها است، در دعای تعلیمی حق است که بخوانیم: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...»؛^{۵۰} «پروردگارا! هم در دنیا به ما خیر عطا کن، هم در آخرت.» زیرا مطابق تفسیر پیامبر از حسنة، «الحسنة في الدنيا الصّحة و العافیة»^{۵۱} است و چون مؤمن جهانی فراتر از این جهان را می‌نگرد، عافیت را در افقی برتر طلب می‌کند؛ عافیت در دنیا و آخرت. علی علیه السلام هم فرمود: «إِنَّ العافیة في الدّین و الدّنيا لنعمة جلیلة و موهبة جزیلة»؛^{۵۲} «به راستی که عافیت در دین و دنیا نعمتی است نیکو و موهبتی است عظیم.» و نعمت جمیل، دنیا را با موهبت جزیل آخرت مقرون ساخته است.

طبق کریمه «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...»، خداوند عهده دار امور مؤمنان است؛ از جمله امور خلق، عافیت و سلامت آنان است. پس پروردگار عهده‌دار سلامت و «ولیّ عافیت

در حدیث مأثور است که راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وارد در طواف شدم و هیچ ذکر و دعایی جز صلوات بر محمد و آل او نگفتم و در سعی نیز چنین بود. فرمود: به هیچ کس از آنان که در طواف دعا کرده‌اند، چیزی داده نشده برتر از آنچه به تو داده شده است.



«خلق» است - «وَلِيَ الْعَافِيَةَ» - و چون عافیت مخلوق خدا و آفریده اوست پس او را به «خالق العافیه» می خوانیم و این عافیت را چون خداوند به خلق می بخشد و رزق و روزی حق است به خلق پس او را «رازق العافیه» می نامیم و انعام یعنی رساندن احسان به دیگران، پس خداوند منعم به عافیت است که باری تعالی عافیت را در حق مردمان احسان می کند، لذا او را «منعم بالعافیه» می گوییم.

و چون عافیت نعمت سنگینی است که خدا در حق بندگان داده، لذا منت حق است به بندگان خود و خداوند مَنّان، عافیت را در حق مردمان اعمال می نماید و به آنان سلامتی می بخشد، لذا او را «المَنّان بالعافیه» می دانیم. البته منت دو گونه است؛ یکی این که منت یعنی نعمت پر بها و بزرگی که در فعل و عمل انجام پذیرد. این گونه منت قبح ندارد؛ چنانکه گفته می شود: فلان شخص در بخشیدن خانه به فلانی منت نهاد، یعنی نعمت سنگین و گرانبهایی به او داد و منت نهادن حق نیز در حق بندگان، از این قبیل است که عملاً خیری در حق بندگان اعمال می نماید ولی نوع دوم از منت، باگفتار است که مذموم است و مردمان در حق یکدیگر منت می نهند.

و از آنجا که هر عطیه‌ای بر عطاکننده آن لازم و واجب نباشد، تفضّل محسوب می شود چون عافیت، که حقی از خلق برحق نیست؛ لذا اعطای آن بر خلق تفضّل به شمار می آید. و این، فضل و بخشش افزونی است از حق بر خلق، از این جهت خداوند را «المتفضل بالعافیه» می خواند.

و در نهایت، چون عافیت در رابطه با حق، چنان است که گفته شد، زائر خانه خدا رزق و روزی عافیت را از خدا طلب می کند، چون او «رازق العافیه» است ندا می دهد «وارزقنا العافیه».

و چون حق «مَنّان بالعافیه» می باشد، از او دوام آن را می خواهد و چون «المتفضل بالعافیه» است کمال و تمام آن را طلب می کند و چون عافیت را انعام حق می داند و شکر نعمت لازم است، پس توفیق شکر آن را از حق می طلبد.

پی نوشت‌ها

۱. الحر العاملی، وسایل الشیعه، تهران، چاپ الاسلامیه، ج ۲، باب ۱۹ طواف، ص ۱۱۴، ج ۲
۲. محمدی الریشهری، الحج والعمرة في الكتاب والسنة، ط تهران، دارالحدیث، ص ۱۹۶ ح ۵۱۴. و ص ۱۹۰، ح ۴۹۰
۳. همان مدرک.
۴. وسایل الشیعه، همان مدرک، ج ۴، باب تکبیرة الاحرام، ح ۷
۵. صدوق، معانی الأخبار، چاپ قم، منشورات جامعة المدرسين، ص ۱۱
۶. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۱۳، باب استحباب الدعاء بالمأثور.
۷. محمدی الریشهری، الحج و العمرة في الكتاب و السنه، چاپ تهران، دار الحدیث، ص ۱۰۲، ح ۱۸۳
۸. آیت الله جوادی آملی، جرعه‌ای از صهبای حج، نشر مشعر، ۱۳۸۳، ص ۱۹۲
۹. الحج والعمرة ص ۱۰۲، ح ۱۸۵
۱۰. وسایل الشیعه، همان مدرک، ج ۹، ب ۱۳ طواف، باب استجاب استلام الحجر الاسود في الطواف... و یجدد الاقرار بالعهد والميثاق.
۱۱. امام خمینی رحمته الله، مناسک حج با حواشی مراجع تقلید، چاپ تهران، حوزه نمایندگی ولی فقیه در حج و زیارت، ص ۳۱۸
۱۲. احزاب: ۷۲
۱۳. علامه طباطبایی، المیزان، چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی، ج ۱۶، ص ۳۴۹
۱۴. فیض کاشانی، التفسیر الاصفی، چاپ قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۲، ص ۱۰۰۶
۱۵. نساء: ۵۸
۱۶. المیزان، همان مدرک، ج ۴، ص ۳۷۸
۱۷. صدوق، معانی الأخبار، چاپ قم، منشورات الجامعة المدرّسين، ص ۱۰۹؛ تفسیر الأصفی، همان مدرک.
۱۸. المیزان، همان مدرک، ج ۴، ص ۳۸۵
۱۹. الحج والعمرة في الكتاب والسنة، همان مدرک ص ۲۵۶ ح ۷۱۵
۲۰. وسایل الشیعه، ج ۹، باب ۱۳ ابواب طواف، ح ۵
۲۱. عبد الرحیم بن عبد الکریم صفی پور، منتهی الادب، ماده - وثق -
۲۲. اعراف: ۱۷۲
۲۳. علامه طباطبایی، المیزان، چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی، ج ۸، ص ۳۰۶
۲۴. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۸، صص ۳۰۶ - ۳۰۷
۲۵. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۸
۲۶. الحج والعمرة، همان مدرک، ح ۵۱۰
۲۷. محمد محمدی الریشهری، الحج و العمرة في الكتاب والسنة، ص ۱۲۱
۲۸. همان مدرک، ص ۱۱۹، ح ۲۵۲، ص ۱۰۸، ح ۲۰۷، ص ۱۱۹، ح ۲۵۳، و ص ۲۰۳، ح ۵۳۷



۲۹. همان مدرک.
۳۰. همان مدرک.
۳۱. احزاب: ۵۶
۳۲. شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، چاپ تهران، المكتبة الاسلامیه، ج ۹، باب ۲۱ طواف، ح ۱
۳۳. وسایل الشیعه، ج ۹، باب ۲۰، ص ۴۱۶، ح ۵، وهمین مضمون را در مستحبات طواف فتوای به استحباب داده‌اند. مناسک حج، همان مدرک، ص ۳۱۷
۳۴. وسایل الشیعه، همان مدرک، باب ۲۰ طواف، ح ۶
۳۵. محمدی الریشهری، الحج و العمرة فی الكتاب والسنة، چاپ تهران، دار الحدیث، ۱۳۸۳، ص ۱۱۲، ح ۲۲۶
۳۶. همان مدرک، ح ۲۲۳
۳۷. همان مدرک، ح ۲۲۴
۳۸. وسائل الشیعه، همان مدرک، باب ۲۲ طواف، ص ۴۱۹، ح ۳
۳۹. همان مدرک، ح ۴
۴۰. همان مدرک، ح ۶
۴۱. همان مدرک، ب ۲۳، ح ۲
۴۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، چاپ اسلامی، تهران، ج ۹، ص ۴۲۱، ب ۲۳، ح ۲
۴۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، چاپ اسلامی، تهران، ج ۹، ب ۲۰ طواف، ص ۴۱۷، ح ۷
۴۴. أقرب الموارد، واژه «عفو».
۴۵. منتهی الارب، واژه «عفو».
۴۶. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۶؛ شیخ عباس قمی، سفینه البحار، چاپ تهران، کتابخانه سنائی، ج ۲، کلمه عفو.
۴۷. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمری، غرر الحکم ودرر الکلم، بشرح جمال الدین محمد خوانساری، چاپ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۹۰۷
۴۸. غرر الحکم، ص ۴۴۸۳
۴۹. غرر الحکم، ص ۴۸۳
۵۰. بقره: ۲۰۱
۵۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۷۴؛ حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار.
۵۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۶۷، ح ۲۷۰۴